

فرهنگ نویسان ریشه‌شناس

بررسی داده‌های ریشه‌شناختی در فرهنگهای فارسی به فارسی

آرمان بختیاری

فرهنگهای دیگر این دوره تنها به ذکر زبانی که لغت در اصل به آن متعلق است اکتفا می‌کنند». (ص ۷۵)

سامعی در ادامه همین بخش درخصوص ثبت اطلاعات معنایی همراه با اطلاعات ریشه‌شناختی چنین می‌نویسد:

علاوه بر تاریخ تحول صورت کلمه، تاریخ تحول معانی نیز در دهه‌های اخیر، مورد توجه فرهنگ‌نویسان اروپایی قرار گرفته است... اما این کار، که مستلزم تحقیقات و مطالعات وسیع در زمینه تاریخ زبان است، هنوز به میان فرهنگ‌نویسان فارسی راه نیافته است. هرچند اینان معانی مختلف واژه را -از کهنه و نو- ثبت می‌کنند، اما هیچگاه مشخص نمی‌شود این معانی کی و در کدام دوره پدید آمده‌اند، گوئی همه آنها در آن واحد زنده‌اند و فعال (ص ۷۵).

در همین دوره فرهنگ تاریخی زبان فارسی (ناتمام، ۱۳۵۷، رک. کتابنامه) به دست جمعی زبان‌شناس به نگارش درآمد، سامعی این اثر را «تنها کار برارزش این دوره» دانسته و چنین آورده است:

این اثر با هدف دانستن اینکه هر لفظی در کدام دوره از تاریخ هزارساله زبان فارسی دری مورد استعمال داشته، درچه زمان آن لفظ متروک و منسوخ شده، در زمان‌های بعد چه لفظی به جای آن آمده، چه الفاظی و هریک به چه معانی‌ای ایجاد و یا اقتباس شده و در زبان فارسی رواج یافته، به پی‌ریزی اصولی بنای تازه‌ای می‌پردازد و در نخستین مرحله کار ثبت واژه‌های نخستین آثار زبان فارسی را تا پایان دوره سامانی محدوده کار خود قرار می‌دهد. دریغا که این کوشش ناتمام می‌ماند (ص ۷۵).

سامعی به اجمال باید‌ها و نیاید‌های ریشه‌شناسی در فرهنگهای نامبرده را یادآور شده است. در این مقاله برآنیم تا بر پایه اطلاعات وی به بررسی دقیقتر داده‌های ریشه‌شناختی در فرهنگهای عمومی فارسی به فارسی پردازیم. همانگونه که گفته شد، پس از مقاله ایشان، فرهنگهای دیگری نیز انتشار یافته است که در اینجا به جز فرهنگ بزرگ سخن^۱ به آنها نیز خواهیم پرداخت.

اصولاً اطلاعات ریشه‌شناختی را در فرهنگهای زیر ثبت می‌کنند:

۱) فرهنگ ریشه‌شناختی (که خود انواع گوناگونی دارد از جمله

حاشیه:

۱) اطلاعات ریشه‌شناختی این فرهنگ را نگارنده در مجله نشر دانش، سال بیستم، شماره اول، بهار ۸۲، ص ۴۲ تا ۴۶، نقد کرده است.

«در تاریخ ۶۵ساله فرهنگ‌نویسی معاصر فارسی، از حدود ۱۳۰۳ تاکنون (۱۳۶۸)، ۲۸ فرهنگ عمومی تألیف شده است که نخستین اثر این دوره، فرهنگ نفیسی است و به دنبال آن لغت‌نامه دهخدا و سپس فرهنگ نظام و فرهنگ معین» (سامعی، ۱۳۶۸، ص ۷۲، رک. کتابنامه همین مقاله). برای روزآمد کردن این اطلاعات باید فرهنگهایی را که در خلال این سالها (۱۳۶۸-۱۳۸۲) به نگارش درآمده است نیز به این فهرست بیفزاییم: از جمله فرهنگ فارسی امروز (صدری افشار)، فرهنگ عامیانه فارسی (ابوالحسن نجفی) و سرانجام فرهنگ بزرگ سخن (حسن انوری).

سامعی در نقد خود به درستی به این نکته اشاره کرده است که درواقع این فرهنگها (تا سال ۱۳۶۸) «از فقر روش و غنای اطلاعات در رنج‌اند و مجموعه‌هایی هستند از اطلاعات که با کوشش و تلاش طاقت‌فرسا و غالباً یک‌تته، از میان انبوه آثار و کتب قدیم و جدید بیرون کشیده شده است» (ص ۷۸).

ضعفها و امتیازات این فرهنگها را از جهات گوناگون می‌توان بررسی کرد. سامعی نیز در مقاله خود به مواردی از جمله انتخاب واژه‌ها، آرایش واژه‌ها، تلفظ واژه‌ها، پیشینه واژه‌ها، مقوله دستوری واژه‌ها و... اشاره کرده است (ص ۷۶-۷۲). اما در اینجا تنها بخش پیشینه واژه‌ها که به مقوله ریشه‌شناسی می‌پردازد، مورد نظر است. سامعی در این باره جمع‌بندی زیر را ارائه کرده است:

تنها دو فرهنگ‌نویس به ریشه‌شناسی کلمات فارسی پرداخته‌اند: محمدعلی داعی‌الاسلام در فرهنگ نظام و محمد معین در فرهنگ فارسی و متن ویراسته برهان قاطع. کار داعی‌الاسلام بسیار پراکنده، جسته‌گریخته و ناقص است. معین به اطلاعات بیشتری دسترسی دارد ولی باز هم ریشه بسیاری از واژه‌ها -به‌ویژه واژه‌های قرضی- ناشناخته می‌ماند. میزان اطلاعاتی هم که در مورد واژه‌های مختلف ارائه می‌شود یکسان نیست. از سوی دیگر اطلاعات لهجه‌شناختی نیز با ریشه‌شناسی درهم می‌آمیزد. درواقع این دو فرهنگ‌نویس آنچه را که خود می‌دانند آورده‌اند و نه آنچه را که باید بدانند و بیاورند (ص ۷۵).

وی در خصوص فرهنگهای دیگر چنین می‌نویسد: «برخی از

خصوصیاتی دارد، زبان علماء علیحده است، زبان بازاری علیحده، مردان خصوصیاتی دارند و زنان در تکلم خود خصوصیات دیگر (۱۳۶۲، ص ۵، رک. کتابنامه).

رویگرد عالمانه وی به دو مقوله زبان غیرشعری و زبان گفتاری و نیز توجه به تفاوت‌های میان زبان زنان و مردان، جالب توجه است. همچنین از حق نباید گذشت که داعی‌الاسلام در واقع مبتکر طرح ریشه‌شناسی در یک فرهنگ عمومی فارسی به فارسی است و با توجه به دانسته‌ها و امکانات زمان خود کوششهایی، به قول سامعی «بسیار پراکنده، جسته گریخته و ناقص»، کرده است. اما اگر همین روش ابتدایی او را نیز دیگران دنبال کرده و بهبود بخشیده بودند، امروز ریشه‌شناسی فارسی وضع بهتری می‌داشت.

وی در صفحه ۸، توضیحات مشروحی درخصوص پیشینه زبان فارسی آورده است، که هرچند امروزه دیگر، به این صورت عالمانه به نظر نمی‌رسد، با این حال چون جزو نخستین نوشته‌ها در این زمینه است، درخور توجه است:

... قبل از اسلام در ایران، سه زبان فارسی مقرر بوده، و بعد از اسلام یک زبان که مجموع چهار زبان است: (۱) فارسی اوستا؛ (۲) فارسی کیانی^۳؛ (۳) فارسی پهلوی؛ (۴) فارسی اسلام.

آنگاه توضیحاتی درخصوص زبان مادی و اوستایی داده، سپس حروف «تهجی»^۴ اوستا را در جدول ص ۹ آورده است. در صفحه ۱۰، «فارسی کیانی» و جدول نویسه‌های آن را داده است. در صفحه ۱۱، درباره زبان پهلوی توضیح داده و جدول حروف پهلوی را در صفحه ۱۲ آورده است. در صفحه ۱۲ درخصوص هوزوارش (هزوارش) و در صفحه‌های ۲۰ تا ۲۳ درباره کتاب دساتیر توضیحاتی داده است. در صفحه ۲۸ روش کار خود را در این فرهنگ توضیح داده است. در صفحه ۵۷ یازده علم زبان را ذکر کرده که یکی از آنها تاریخ زبان است. اینک نمونه‌ای از ریشه‌شناسی‌های او عیناً نقل می‌شود:

آثروپلان: مفرس... لفظ مذکور مفرس از فرانسه است. آب: فا. (فارسی)... لفظ مذکور در اوستا آب (د) در پهلوی آو (۵۳)

حاشیه:

(۲) ازجمله این فرهنگها می‌توان فرهنگ زیر را نام برد:

Pokorny, J., *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern und Stuttgart, 1989.

(۳) منظور وی فارسی باستان است.

(۴) منظور نویسه‌هاست.

فرهنگ واژه‌های بازسازی‌شده زبان مادر^۱، فرهنگ ریشه‌شناختی بر پایه مدخل‌های یک فرهنگ عمومی، و مانند آن).

(۲) فرهنگ واژگان زبانهای باستانی (ازجمله راهنمای زبان پهلوی، تألیف نیبرگ، ۱۹۷۴؛ فرهنگ کوچک زبان پهلوی، تألیف مکنزی، (۱۹۷۱) ۱۳۷۳؛ فرهنگ سغدی، تألیف بدرالزمان قریب، ۱۳۷۴ و مانند آن).

(۳) فرهنگ تاریخی (مانند فرهنگ تاریخی زبان فارسی که ذکر شد).

(۴) فرهنگهای یک‌زبانه عمومی (مانند فرهنگ معین و فرهنگ بزرگ سخن).

(۵) فرهنگ وام‌واژه‌ها (مانند اثر عظیم پرفسور دورفر به نام عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی (در ۴ جلد: ۱۹۶۳، ۱۹۶۵، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۵)؛ وام‌واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، تألیف آبوازبان، ۱۳۷۱؛ واژه‌های دخیل در قرآن مجید، تألیف آرتور جفری، (۱۹۵۱) ۱۳۷۲).

(۶) فرهنگهای پراکنده دیگری که در حوزه‌های خاصی به بررسی‌های واژگانی می‌پردازند که می‌تواند حاوی اطلاعات ریشه‌شناختی نیز باشد (از جمله فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار، قشون و نظمی، تألیف یحیی مدرسی و دیگران، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰).

از میان فرهنگهای نامبرده، تنها فرهنگهای نوع چهارم در این مقاله مورد نظر است. چنانکه بیشتر آوردم، به‌گفته سامعی «تنها دو فرهنگ نویس به‌ریشه‌شناسی کلمات فارسی پرداخته‌اند: محمدعلی داعی‌الاسلام در فرهنگ نظام و محمد معین در فرهنگ فارسی و متن ویراسته برهان قاطع». (ص ۷۵)

ریشه‌شناسی در «فرهنگ نظام»

داعی‌الاسلام درواقع نخستین کسی است که دست به نگارش فرهنگی فارسی به روشی علمی و مبتنی بر اصول زبانشناسی زده است چرا که وی پیوسته با مراکز فرهنگی و زبانشناسی ایران، نظیر فرهنگستان زبان، در تماس بوده است (سامعی، ص ۷۲). با این حال اطلاعات ریشه‌شناختی فرهنگ او به‌مراتب ضعیف‌تر از ساختار علمی کل آن است. وی خود ادعا می‌کند که:

من اول کسی هستم که می‌خواهم فرهنگ جامع زبان را بنویسم... در تکلم هم شعبی موجود است، هر شعبه

ریشه‌شناسی در «فرهنگ معین»

فرهنگ معین ظاهراً به این دلیل که نگارنده آن «به اطلاعات بیشتری دسترسی دارد» (سامعی، ص ۷۵) در ریشه‌شناسی موفقت‌ر بوده است. معین در بخش شیوه ریشه‌شناسی در فرهنگ خود، چنین آورده است:

(۱) داخل [] اصل هر کلمه که از چه زبانی است با ریشه آن در زبان مذکور یاد شده است (با نشانه اختصاری).
(۲) در این طریق ما راه ایجاز پیموده‌ایم، بدین معنی که در لغات ایرانی در صورتیکه «پهلوی» آنها در دست بوده فقط به ذکر لغت پهلوی اکتفا کرده‌ایم (جز در موارد محدود که لازم می‌نمود اوستایی یا پارسی باستان آنها هم ذکر شود) و اگر در دست نبود لغت سنسکریت آنها یاد شده. در لغات فارسی که ریشه‌ای برای آنها در زبانهای قدیم ایرانی به دست نیامده، یا هم ریشه‌های آنها در خود زبان فارسی نقل شده و یا از لهجه‌های محلی ایرانی نمونه‌هایی به دست داده شده است.

(۳) لغاتی که اصلاً فارسی هستند طبق معمول فرهنگها باصل آنها - یعنی فارسی بودن آنها - اشاره نشده مگر در ترکیب با لغات دیگر.

(۴) اگر کلمه‌ای مخفف یا مزید علیه و یا مُمال کلمه دیگر است بدان اشاره شده است (۱۳۷۶، ص پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، رک. کتابنامه).

وی همچنین، در صفحه‌های ۴ تا ۳۰، به معرفی منابع زبان فارسی پرداخته و زبانهای مادی، پارسی باستان، اوستایی، ایرانی میانه - پارتی (پهلوی اشکانی)، مانوی، پارسی میانه و سغدی - را ذکر کرده است.

در بخش ۲، مشخص نیست که منظور از لغات ایرانی دقیقاً چیست؟ و رابطه پهلوی (نیز اوستایی و پارسی باستان) با آنها چگونه است؟ منظور از موارد محدودی که لازم می‌نمود چیست؟ اگر منظور از لغات ایرانی این است که آن واژه‌ها غیرفارسی است ولی به خانواده زبانهای ایرانی - از جمله کردی، بلوچی، سکایی، سغدی و مانند آن (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳؛ اشمیت، ۱۹۸۹، رک. کتابنامه) - تعلق دارد، لازم بوده است که غیرفارسی بودن واژه ذکر شود، زیرا در غیراین صورت برای کاربر مشخص نخواهد شد که این واژه چه رابطه‌ای با زبان فارسی دارد و حتی ممکن است آن را فارسی به‌شمار آورد.

موارد محدود هم احتمالاً مواردی است که اطلاعی از صورت فارسی میانه واژه در دست نیست از جمله بوزن [است. (اوستایی) vərəzāna، پیا. (پارسی باستان) vardana]. در موردی مانند پیدا چنان صورتهای ایرانی باستان، سنسکریت و پهلوی در کنار هم آمده است که خواننده را سردرگم می‌کند: [ای. (ایرانی باستان)

آبقر: معر (معرب) ... شوره ... لفظ مذکور معرب از فارسی است.

آچار: فا ...

آپاردی: فا ...

آتشگاه: فا ...

آتی: عر (عربی) ...

الاخون ولاخون: عر ... معلوم نیست لفظ مذکور از چه زبان است.

برف: فا ...

بار: فا ... (۱) چیزی که انسان یا حیوان آن را از جایی بجایی برد؛ (۲) دفعه، مرتبه؛ (۳) رخصت و اجازة؛ (۴) خالق ... گویا لفظ بار در این معنی مخفف باری عربی است ...
بلغور: تر (ترکی) ...

در مورد این مثالها، می‌توان نکته‌های زیر را بیان کرد:

(۱) مؤلف اطلاعات را تا آنجایی که داشته، آورده است؛

(۲) اگرچه کوتاه‌نوشتی برای نام زبانها و ویژگیهای زبانی در نظر گرفته است (در صفحه ۶۳) با این حال، همه‌جا این نشانه‌ها را به کار نبرده است؛

(۳) هنوز از نشانه‌های خاص ریشه‌شناختی مانند (<، >، ~، <، >؟ و...) خبری نیست، توضیحات ریشه‌شناختی در واقع جمله‌هایی توضیحی است؛

(۴) در واژه‌های غیربسیط تجزیه‌ای صورت نگرفته است؛

(۵) پاره‌ای از واژه‌ها ریشه‌شناسی نشده است؛

(۶) در ذکر ریشه‌های پهلوی و اوستایی از خط پهلوی و اوستایی استفاده شده است؛

(۷) در مورد ریشه واژه‌های بیگانه صورت اصلی آنها ذکر نشده است؛

(۸) از ذکر اطلاعات معنایی خبری نیست، هرچند در بخشهای ضمیمه سعی کرده معنی واژه‌های اوستایی را به دست دهد؛

(۹) به علت نداشتن اطلاعات کافی ریشه‌شناختی، تداخل در مدخلهای هم‌آوا - هم‌نویسه به چشم می‌خورد (مانند بار)

(۱۰) پاره‌ای از واژه‌ها به اشتباه ریشه‌شناسی شده‌اند.

همه موارد ذکر شده، ناشی از فقر اطلاع نسبت به علم ریشه‌شناسی و نداشتن روشی واحد در عرضه این اطلاعات است.

> فارسی میانه زردشتی *bāy*; فارسی میانه مانوی *bāy*, نک: مکنزی: ۱۳۷۳).

در بخش ۴ نیز چنان اصطلاحات عربی «مزید علیه» و «ممال» را ذکر کرده است که گویی با ریشه‌شناسی زبان عربی سروکار داریم.

افزون بر آنچه گذشت، موارد زیر را هم در این بررسی می‌توان مطرح ساخت:

(۱) خلط آوانویسی و ریشه‌شناسی: این مورد در واژه‌های غیربسیط بسیار به چشم می‌خورد: بدنفسی *b-nafs-i* [ف. (فارسی) -ع. (عربی)]; بدمنظری *b-manzar-i* [ف. (فارسی) ع. (عربی)]; آیا تکواژ *i* هم در اینجا عربی است؟ در این مورد می‌توان به فرار زیر عمل کرد: بدنفسی (آوانویسی) [بد+نفس+ی ()]. در واژه‌ای مانند برابر *bar-ā-bar* معلوم نیست که منظور از *-ā-* چیست. این واژه را می‌توان بدین صورت ریشه‌شناسی کرد [بر() + -ا- + بر()] - این نشانه () برای تعیین شمارهٔ مدخل به کار می‌رود.

(۲) تداخل اطلاعات ریشه‌شناسی و تعریف: برای مثال: الواط *alvāt* [از ع. (عربی)] [!ج لوطی (قیاساً) ← لوطی. ضح. -ا- بعضی «الواط» را محرف «الواد» جمع غیرقیاسی «الود» (*alvad*) دانسته‌اند. در اینجا اطلاعات مربوط به تعریف مدخل واژگانی و ریشه‌شناسی کاملاً درهم آمیخته است.

(۳) ریشه‌شناسی نشدن: بسیاری از واژه‌ها ریشه‌شناسی نشده‌اند - که لابد به گمان فرهنگ‌نویس، فارسی‌اند. از جمله: بنشن، بوجار، بوس/ بوسه، یاتیل، پارسا، پاسور، پایان و...

(۴) اشتباه در ریشه‌شناسی: از جمله اشتباهات ریشه‌شناسی می‌توان موارد زیر را نام برد: بنگ *bang* [سنسکریت) *bhanagā*, هند. (هندی) *bhanga* قس. په. (پهلوی) *mang*. حال آنکه >اوستایی *bangha-* (هرن، ۱۸۹۳، رک. کتابنامه). ایوان [= معر از فارسی ایوان: از په. *ṣpān*؛ حال آنکه >فارسی باستان *apa-dāna* «کاخ». تالار [= *ṣpān*، کر. (کردی) *tālār*، حال آنکه >پارتی *talawār* (بویس: ۱۹۷۷، رک. کتابنامه).

(۵) عدم تکفیک مدخها در واژه‌های غیربسیط: با وجود داشتن ۹ مدخل برای با، ۶ مدخل برای بار، ۴ مدخل برای باد، ۳ مدخل برای تاس، ۳ مدخل برای چل، معلوم نیست در ترکیبات زیر، کدام یک در نظر بوده است: بارزش، باآبرو، بالهت، بااصل و...؛ باربر، باربرداری، بارخانه، بارخدا و...؛ بادآور، بادآلود، بادآرنگ و...؛ تاس‌باز، تاس‌ماهی و...؛ یادرموردچلمن [چل/چل]، کدام چل/چل؟ (۶) تقطیع هم‌زمانی و صورت در زمانی: این قاعده به صورت یک دست رعایت نشده است. برای مثال باغبان [پهلوی] *bāypan* [در واقع باید به این صورت باشد باغبان [باغ+بان: فارسی میانه *bāybān*].

**patyāka*، سنس. (سنسکریت) *pratyānc* و *pratyāka*، په. (پهلوی) *patyāk*, *paṭtāk*, *ṣpatyāk*. کاربرد صورتهای بازسازی شده، از جمله همین مثال، در بخش توضیحات شرح داده نشده است ولی این صورت در اینجا آورده شده است. معلوم نیست ذکر صورت سنسکریت (و هندی) به چه منظوری است. برای مثال «۴. بان *bān* [پهلوی] *pān*, هند. (هندی) *behan*». در ادامه همین بخش توضیح داده شده است که اگر ریشهٔ واژه‌ای در زبانهای قدیم ایرانی به دست نیاید، یا هم‌ریشه‌های آنها در خود فارسی آورده می‌شود یا اینکه از لهجه‌های محلی ایرانی نمونه‌هایی به دست داده خواهد شد. برای مثال در واژهٔ جاجیم... [=جاجم] و جاجم... [=جاجیم]، صورتهای درون گروه هیچ دردی را دوا نمی‌کنند - در واقع این واژه اصلاً ترکی است و باید ریشه‌شناسی می‌شد (منشی‌زاده: ۱۹۹۰، رک. کتابنامه). در واژه‌هایی نظیر: پایین... [=پایان، گیل. (گیلکی) *pām*، تالار... [= *ṣpālār*، کر. (کردی) *tālār*، بالا (۱)... [شهمیر. (شهمیرزادی) *bālā*، گیل. (گیلکی) *bālā*، چل (۱)... [گیل. (گیلکی) *čel*، (۳) *čel*... [گلپایگان و بروجرد *čel*] و مانند آن، صورتهای گویشی درون گروه برای نشان دادن اصل و ریشهٔ کلمات فایده‌ای ندارند، به این فهرستها می‌توان صورتهای گویشی دیگری را نیز افزود، بی‌آنکه اصل و ریشهٔ این‌گونه واژه‌ها معلوم شود.

در بخش ۳ روشی شگفت‌انگیز در ریشه‌شناسی فارسی پی‌ریزی شده است: «لغاتی که اصلاً فارسی هستند طبق معمول فرهنگها به اصل آنها - یعنی فارسی بودن آنها - اشاره نشده، مگر در ترکیب با لغات دیگر». چرا؟ لغاتی که اصلاً فارسی هستند یعنی چه؟ از کجا معلوم است که فارسی هستند؟ آیا ریشه‌شناسی نکردن، خود ریشه‌شناسی کردن است؟ اصلاً باید پرسید که هدف از ریشه‌شناسی چیست؟ کاربرد باید بداند که هر یک از این واژه‌ها چرا فارسی است، ریشه‌اش چه صورتی و چه معنایی داشته، و در هر دورهٔ زبانی چه وضعی داشته است، چه رابطه‌ای با زبانها و گویشهای دیگر دارد و چه دگرگونی‌هایی را به خود دیده است. این روش غلط متأسفانه بعدها نیز پی گرفته شده است (نک. «نقد فرهنگ بزرگ سخن» در شمارهٔ گذشتهٔ نشر دانش). از سوی دیگر این قاعده، با قاعدهٔ ۲ که براساس آن صورت «ایرانی» واژه‌ها در هر مورد که در دست بوده ذکر شده، در تضاد است، برای مثال مگر واژهٔ باغ فارسی نیست؟ پس چرا در ریشه‌شناسی صورت پهلوی آن [پهلوی] *bāy*... را آورده است؟ (در مورد باغ باید گفت: باغ

piston, ایتال. (ایتالیایی) [pistone], زبان مبدأ کدام است؟
 اینها مواردی بود که به نظر رسید، با این حال کوششهای زیر از نکات مثبت ریشه‌شناسی در این فرهنگ است:
 ۱) کوشش برای ذکر صورت(های) اولیه وازه‌های بیگانه:
 آزوقه [تر. (ترکی) آزوق āzūq, azoq ← ازوق].
 ۲) آوانویسی ریشه‌های ایرانی باستان و میانه: بزرگ... [پهلوی] bazurg.

۳) کوشش برای ذکر صورتهای بازسازی شده: پیدا... [ای. ایرانی باستان] *patyāka.
 ۴) کوشش برای استفاده از ارجاعات ریشه‌شناختی با نشانه‌هایی از قبیل ←، قس، =، برای مثال: توتیا... [معر. (مغرب) توتیا. قس. آلم. (آلمانی) tuthia] (?).

۵) کوشش برای روشن کردن اطلاعات با استفاده از زبانهای خویشاوند یا خواهر: باغ [پهلوی] bāy; سغد. (سغدی) [bāy].
 ۶) کوشش برای ذکر تحولات معنایی: آچار [تر. (ترکی) آچر. آچمق: بازکردن، گشودن].

۷) کوشش برای گرفتارنشدن در ورطه ریشه‌شناسی عامیانه - تنها چند مورد مشاهده شد - (در مورد ریشه‌شناسی عامیانه، نک. مقاله مسوط ذاکری، ۱۳۷۲ ر.ک. کتابنامه)
 به‌رحال ریشه‌شناسیهای فرهنگ معین، که یک‌تنه انجام شده، نکاتی را برای نخستین بار در زمینه ریشه‌شناسی در فرهنگهای فارسی مطرح ساخته است که درخور توجه است.

ریشه‌شناسی در فرهنگهای دیگر

فرهنگ صبا (بهشتی، ۱۳۶۸، ر.ک. کتابنامه) ازجمله فرهنگهایی است که به مبحث ریشه‌شناسی علاقه نشان داده است:

بدون تردید کوشش در به‌کارگیری املاء صحیح و معانی دقیق به ارزش یک فرهنگ لغت خوب می‌افزاید و از طرفی به کاربرد اعراب صحیح و تعیین ریشه لغات اعم از فارسی، عربی، ترکی و اروپایی خواننده را در آداء و تلفظ کلمات و یافتن معنی دقیق آنها کمک می‌کند (مقدمه).

پس از این توضیحات نشانه‌هایی برای نام زبانها در نظر گرفته است ازجمله: آرا (آرامی)، آلم. (آلمانی)، پی. (پارسی باستان)، ت. (ترکی)، پاز (پازند)، په. (پهلوی) و مانند آن. مطالبی که در این فرهنگ هست و می‌توان آنها را از سنخ اطلاعات ریشه‌شناختی به‌شمار آورد عبارت است از همین نشانه‌های اختصاری با عباراتی نظیر مأخوذ از که جز در مورد شماری از واژه‌های اروپایی که صورت اصلی آن را آورده است، هیچ‌گونه اطلاع دقیقتری صورتی و معنایی به دست نمی‌دهد. مثال: «آچمز... مأخوذ از ترکی»، «آتو Atout»، «بادبه - ع (عربی)».

۷) حذف اطلاعات لازم: برای مثال در واژه‌هایی چون بچگی، بردگی و مانند آن علت تحول ← گ ذکر نشده است.

۸) ارجاعات بی‌فایده: ظاهراً این ارجاعات تنها برای شانه خالی کردن از زیر بار سنگین ریشه‌شناسی آمده است: پایین [=پایان]، پایان؟؛ پیخ [پخت]، پخت [پخت]... ← پیخ؛ باسمه [تر. (ترکی) باصمه]؛ الو [=الو]؛ آلاو؛ بخاو... [=بخو]؛ بخو... [=بخاو]؛ جاجیم... [=جاجم]؛ جاجم [=جاجیم].

۹) ذکر نکردن زبانی که واژه‌های غیر بسیط در آن ساخته شده‌اند: شماری از واژه‌های غیربسیط که اجزای آنها ایرانی یا غیرایرانی است، ممکن است ساختی غیر ایرانی داشته باشند. برای مثال الاغچی: تر. (ترکی) <الاغ+چی، و توبچی: تر. (ترکی) <توب+چی (دورفر: ۱۹۶۵، ر.ک. کتابنامه). هردو این واژه‌ها، در زبان ترکی ساخته شده‌اند، اگرچه بنا بر زبانی وند «چی» در فارسی هم می‌تواند ساخته شوند ولی چون شواهدی در زبان اصلی در این باره وجود دارد، باید آن صورت را ذکر کرد. با ذکر «الاغ+چی» به تنهایی، اطلاع از ساخت ترکی این واژه‌ها نادیده گرفته می‌شود.

۱۰) جدی نگرفتن ذکر تحولات معنایی: اگر معنای اولیه تغییر و تحول یافته باشد، باید آن را ذکر کرد. در موارد زیر برای مثال از ذکر معنای اولیه خبری نیست: پتیاره، ایاغ/ایاق، باشی، چروک، آچمز و مانند آن.

۱۱) اشتباه در آوانویسی (و نیز پیروی از شیوه کهن آوانویسی): بزرگ... [پهلوی] bazurg، صورت درست آن wuzurg است (مکنزی، ۱۳۷۳ و بویس، ۱۹۷۷، نیز نیبرگ: ۱۹۷۴ wazurg، ر.ک. کتابنامه).

۱۲) در واژه‌های عربی، صورت اصلی عربی و ریشه آن ذکر نشده است: بلوغ... [ع. (عربی)]، بُلّه... [ع. (عربی)]، بنت... [ع. (عربی)]، بلیغ... [ع. (عربی)].

۱۳) عدم ذکر زبان مبدأ (زبانی که واژه را وام داده است): برای مثال در واژه انجیل (کتاب مقدس) [معریو. (مغرب یونانی) évangélion] بشارت = انگلیون] وانگلیون [← بخش ۳]. در اینجا ذکری از صورت فارسی میانه تورفانی ewangelyōn (بویس، ۱۹۷۷) که احتمالاً این واژه، از آنجا به فارسی یا عربی راه یافته نشده است. حتی اگر این فرض نادرست باشد، یعنی این واژه مستقیماً از عربی به فارسی راه یافته باشد، باز هم ذکر صورت فارسی میانه آن ضروری است. در واژه پیستون نیز [فر. (فرانسه)

درواقع ریشه‌شناسی در این فرهنگ پایه علمی در خور توجهی ندارد و بودن این اطلاعات مختصر نیز چیزی به فرهنگ نمی‌افزاید.

در اینجا شایسته است پیش از پرداختن به فرهنگهای دیگر، نگاهی به فرهنگ تاریخی زبان فارسی بیفکنیم. در مقدمه این فرهنگ چنین آمده است:

ابتدا در نظر بود که ریشه کلمات نیز ذکر شود مگر برای دریافتن معنی اصلی یا معنی نخستین سودمند باشد. اما ملاحظه شد که بسیاری از لغات فارسی اصل عربی دارد، و برای لغات عربی یافتن ریشه آنها متعذر است. از میان لغتهایی که از عربی گرفته نشده است نیز غالباً به یقین نمی‌توان گفت که از کجا و چه زبانی آمده است. در این میان اگر می‌خواستیم به ذکر ریشه لغات بپردازیم از هر صد بلکه هزار کلمه، ریشه یکی یافتنی و درخور ذکر بود. بنابراین بهتر دانستیم که در متن این کتاب از تحقیق «ریشه‌شناسی - Etymologie» چشم‌پوشیم.

به‌رحال این مطالب کمی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد از جمله این که «از هر صد بلکه هزار کلمه، ریشه یکی یافتنی و درخور ذکر بود.»

از دیگر فرهنگهای این دوره، می‌توان فرهنگ زبان فارسی الفبایی - قیاسی، تألیف مشیری (۱۳۶۹) و نیز فرهنگ فشرده زبان فارسی از همین نویسنده (۱۳۷۶)، کامل فرهنگ زبان فارسی (؟)، تألیف انصاف‌پور (۱۳۷۳)، فرهنگ عامیانه زبان فارسی، تألیف ابوالحسن نجفی (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی امروز، تألیف صدری افشار (۱۳۷۳) و سرانجام فرهنگ بزرگ سخن، تألیف حسن انوری (۱۳۸۱) را نام برد.

فرهنگ عامیانه ابوالحسن نجفی، فاقد داده‌های ریشه‌شناختی است. صدری افشار نیز به این مبحث علاقه‌ای نشان نداده است. نبود اطلاعات ریشه‌شناختی در این فرهنگها آسیبهایی جبران‌ناپذیری به خرد ساختار (microstructure) آنها وارد کرده است. از جمله، صدری افشار در تفکیک مدخلها، معیار نشان دستوری را برگزیده است و بدین‌رو مدخلهای قلب ۱ و ۲، قوزم ۱ و ۲، شیر ۱ و ۲ و ۳، قورینه ۱ و ۲ و مانند آن را در این فرهنگ می‌توان دید. با اینهمه در مدخلهایی نظیر شیر و بار به دلیل نادیده‌گرفتن ریشه، دچار اشتباه در تفکیک مدخل شده است.

مشیری در هر دو فرهنگ خود روشی یکسان برای ثبت اطلاعات ریشه‌شناختی برگزیده است، یعنی «در مقابل واژه‌هایی که از زبانهای دیگر وارد زبان فارسی شده‌اند نام زبان منبع با استفاده از نشانه‌های اختصاری ذکر شده است... در مورد واژه‌های فرضی از زبانهای انگلیسی و فرانسوی، املاي اصلی نیز ارائه شده

است» (۱۳۷۶، ص ۱۱؛ ۱۳۶۹، ص دوازده).

این دو فرهنگ نیز در واقع چیزی به نام اطلاعات ریشه‌شناسی ندارند جز همان چند نشانه اختصاری که درست و نادرست، دانسته و ندانسته و خواسته ناخواسته، اینجا و آنجا در برابر مدخلهای واژگانی قرار گرفته‌اند. نویسندگان این فرهنگها حتی مفهوم دوره‌های زبانی یک زبان خاص را نیز دریافته‌اند چرا که «نشانه‌های اختصاری» نامبرده که «در مقابل واژه‌هایی که از زبانهای دیگر وارد زبان فارسی شده‌اند» قرار داده شده، شامل زبان پهلوی (په.) نیز می‌شود. گویی که پهلوی زبانی بیگانه است و نه دوره‌ای از زبان فارسی.

انصاف‌پور در صفحه یازده مقدمه فرهنگ خود می‌نویسد:

هر واژه اگر خود یا ریشه‌اش پهلوی باشد با نشان: -په-، اگر عربی باشد با نشان: -ع- اگر ترکی باشد با نشان: -ت-... اما کلمات مرکبه فارسی عربی مانند انحراف‌نامه، خوش‌قلب،... چون با ترکیب با اضافه فارسی در زمره فرهنگ رایج فارسی درآمده‌اند دیگر مشخص کردن آنها را با نشان -ف.ع- مقتضی ندید. چنانچه کسی هم خواست ریشه آنها را بداند می‌تواند به هریک از آن دو واژه ترکیبی در جای خود مراجعه کند.

گویی برای این ریشه‌شناس مقوله‌ای به نام ساخت مطرح نیست. چه بسا واژه‌های غیر بسیط که اجزای آن از یک یا چند زبان است، ساختی از یکی از آن زبانها داشته باشد، برای مثال واژه *الاغچی* که قبلاً هم ذکر شد -اگرچه می‌تواند در زبان فارسی از ترکیب *الاغ* + *چی* درست شده باشد ولی این ساخت به همین صورت از ترکی به فارسی راه یافته است [تر. <الاغ+چی>]. این موضوع البته نکته‌ای است که هیچ‌یک از فرهنگ‌نویسان توجهی بدان نکرده‌اند.

انصاف‌پور در صفحه هفده توضیحاتی درباره تداخل لغات فارسی و عربی (در یکدیگر) داده و منابع زبانهای ایرانی را هم ذکر کرده است.

✱

از این بررسیها چنین برمی‌آید که فرهنگ‌نویسان بعد از داعی‌الاسلام و معین به دلیل ترس از انبوه ریشه‌های غیرفارسی (فرهنگ تاریخی زبان فارسی، نک. به قبل) و یا نداشتن دانش کافی در علم ریشه‌شناسی، یا از این مبحث بسیار مهم چشم‌پوشی کردند و یا آنچه در این خصوص آورده‌اند، تکرار همان حرفها و روشهای داعی‌الاسلام و معین است (مانند فرهنگ سخن)، حتی عده‌ای (مانند مشیری و انصاف‌پور) از دست‌آوردهای گذشتگان نیز سودی نجسته‌اند و گروهی نیز به کلی از گام‌نهادن در این وادی هولناک چشم‌پوشیده‌اند (مانند صدری افشار). در واقع، اگر چه

- سامعی، حسین. «راهی که تا امروز پیموده‌ایم»، مجله آدینه، شماره ۳۳، تهران، ۱۳۶۸، ص ۷۹-۷۲.
- صدری افشار، غلامحسین و دیگران. فرهنگ فارسی امروز، ویرایش سوم، تهران، نشر کلمه، ۱۳۷۷.
- فریب، بدرالزمان. فرهنگ سفدی، سفدی - فارسی - انگلیسی، تهران، فرهنگان، ۱۳۷۴.
- کیا، صادق. واژه‌نامه طبری. ایران کوده، شماره ۹، تهران، انجمن ایرانویج، ۱۳۱۶ (یزدگردی).
- مدرسی، یحیی و دیگران. فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: قشون و نظمی، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۰.
- مشیری، مهشید. فرهنگ زبان فارسی، الفبایی - قیاسی، تهران، ۱۳۶۹.
- _____ فرهنگ فشرده زبان فارسی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۶.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- مکنزی، دن. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۳.
- ناتل خانلری، پرویز و دیگران. فرهنگ تاریخی زبان فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۷۵.
- نجفی، ابوالحسن. فرهنگ عامیانه زبان فارسی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۸.

● به زبانهای اروپایی

- Bailey, Harold- W.; 1979: *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
- Boyce, Mary; 1977: «A word-list of Manichaean, Middle Persian and Parthian», *Acta Iranica* 9a, E. J. Brill, Leiden.
- Doerfer, Gerhard; 1963, 1965, 1967, 1975: *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, Franz Steiner Verlag, Wiesbaden.
- Horn, Paul; 1893: *Grundriß der Neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- Monchi-Zadeh, Davoud: 1990, «Wörter aus Xurāsān und ihre Herkunft», *Acta Iranica*, 29, E. J. Brill, Leiden.
- Nyberg, H. S; 1974: *A Manual of Pahlavi*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
- Pokorny, J.; 1989: *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern und Stuttgart.
- Schmitt, Rüdiger; 1989: *Compendium Linguarum Iranicarum*, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wien.

فرهنگ‌نویسی فارسی در دوره‌ای از حیات دور و دراز خود -از فارسی میانه تا به امروز- به شیوه‌هایی زبانشناختی و علمی روی آورده، با اینهمه در مقوله ریشه‌شناسی هیچ پیشرفتی صورت نگرفته است.

باتوجه به پیشرفت علم زبانشناسی در ایران و نیز پیشرفت چشمگیر زبانشناسی تاریخی و توفیق آن در کشف و بازخوانی متون باستانی و میانه ایرانی و غیرایرانی مرتبط با آن، استخراج واژه‌های این متون و تهیه واژه‌نامه‌ها و فهرستهای واژگانی از آنها، و شرح و توضیحاتی عالمانه و مفصل درخصوص ریشه لغات و ارتباطات خویشاوندی آنها با سایر زبانهای ایرانی و هند و اروپایی، و باتوجه به پیشرفت گویش‌شناسی ایرانی و نگارش آثار عظیمی چون راهنمای زبان پهلوی، تألیف پرفسور نیبرگ، عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی، تألیف پرفسور دورفر، فرهنگ سکایی ختنی، تألیف پرفسور بیلی (۱۹۷۹)، فرهنگ سفدی، تألیف بدرالزمان فریب و مانند آن، جای شگفتی است که چرا ریشه‌شناسی در فرهنگهای فارسی به بلوغ نرسیده است و فرهنگهای فارسی در این زمینه از قافله فرهنگهای بیگانه جا مانده است. شاید بتوان چنین استدلال کرد که فرهنگ‌نویسان ما نه زبانشناس بوده‌اند و نه با زبانشناسان پیوندی داشته‌اند. ایشان زبانشناسانی فرهنگ‌نویس و ریشه‌شناس نبوده‌اند، بلکه باید آنان را فرهنگ‌نویسان ریشه‌شناس بنامیم.

کتابنامه

● به زبان فارسی

- آبوزیان، ماریا. وام‌واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۱.
- ابوالقاسمی، محسن. تاریخ زبان فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۳.
- انصاف‌پور، غلامرضا. کامل فرهنگ فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۳.
- انوری، حسن. فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
- بختیاری، آرمان. «ریشه‌های بزرگ سخن (نقدی ریشه‌شناختی بر فرهنگ بزرگ سخن)»، مجله نشر دانش، سال بیستم، شماره اول، بهار ۸۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۴۶-۴۲.
- بهشتی، محمد. فرهنگ صبا، چاپ دوم، تهران، چاپخانه فرهنگ، ۱۳۶۸.
- جفری، آرتور. واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۷۱.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی. فرهنگ نظام (فارسی به فارسی)، چاپ دوم، تهران، شرکت دانش، ۱۳۶۲.
- ذاکری، مصطفی، «اشتقاق عامیانه و واژه‌سازی تفتنی»، در مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۳۷۳-۳۴۵.